

بررسی انگیزه‌های فشار آمریکا بر ایران

غنی‌سازی بهانه است



کرده‌اند. در داخل کشور نیروهای ما یا با آمریکا دشمنی می‌کنند یا در جهت سرسپردگی با آن قدم بر می‌دارند و با اینکه برخوردی ابزارِی با آمریکا دارند؛ حال آنکه منافع ملی کشور حکم می‌کند که ارتباط با آمریکا در چارچوب دیگری تنظیم شود. مشکل یافتن این چارچوب، بی‌توجهی به تعریف دقیق‌تری از منافع ملی کشور است. در همین حال



مشکل بحران هسته‌ای ایران در واقع بخشی از مشکل روابط ایران و آمریکا است که این خود به طور مستقیم متأثر از فعالیت‌های ضد ایرانی دشمنان ایران به ویژه لابی‌های طرفدار اسرائیل در آمریکا و دولت اسرائیل است

دشمنان رابطه ایران و آمریکا در منطقه و ورای آن فراوان بوده و هستند. در حالی که دشمنی اسرائیل با این رابطه بر همگان آشکار است، متأسفانه کارشکنی‌های مداوم کشورهای عرب، ترکیه، پاکستان و دیگر کشورها با دقت مورد توجه قرار نگرفته است. این کشورها حل مشکل ایران و آمریکا را در جهت منافع خود نمی‌بینند. از دید آنها وزن ایران در منطقه با دور شدن از منازعه با آمریکا بسیار سنگین می‌شود و توازن موجود منطقه‌ای را به نفع ایران عوض می‌کند. خطر موجود علیه ایران البته فراتر از برخورد نادرست با آمریکا و کارشکنی‌های دشمنان رابطه ایران و آمریکا است. در وضعیت حاضر، ایران به دلیل استفاده از حق قانونی و بین‌المللی خود برای توسعه تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای در شورای امنیت سازمان ملل مواخذه می‌شود. این در حالی است که دولت جمهوری اسلامی،

آنچه در پی می‌خوانید نوشتاری از هوشنگ امیراحمدی صاحب‌نظر امور سیاسی و بین‌الملل است.
این استاد دانشگاه کرنل ورتجرز نیوجرسی معتقد است دیپلماسی ایرانی باید در جهت خنثی کردن سیاست تندروها در واشنگتن عمل کند. وی در این مقاله نگاه دو طیف متفاوت آمریکایی‌ها را به به ایران بررسی کرده است. بدیهی است چاپ مقاله زیر به معنای قبول همه مواضع اعلام شده در آن نیست. به ویژه آنکه امیراحمدی از این نوشته اصرار دارد ایران غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند اما روشن نمی‌کند که به ازای آن چه چیزی بگیرد.

هوشنگ امیراحمدی

هدف این یادداشت، در میان گذاشتن نظرنامت با رهبران جمهوری اسلامی و ملت ایران است که شاید از این طریق بتوانم کمکی باشم در جهت ارائه پاسخی مناسب‌تر به پیشنهادهای عرضه شده برای پایان دادن به مناقشه هسته‌ای ایران. در این لحظات حساس تاریخی برای کشور عزیزمان، این نظرات با توجه به برداشت‌های شخصی از بحران کنونی، شناخت از سیاست ایرانی دولت جورج‌بوش و براساس دو دهه تجربیاتم درباره مسائل ایران و آمریکا جمع‌بندی شده‌اند. در سال‌های فعالیتم، همواره سعی کرده‌ام تجزیه و تحلیل و پیش‌بینی‌های حتی‌الامکان مقرون به واقعیت از روابط بین دو کشور ارائه دهم و در چندین مورد نیز فرصت‌های مهمی را برای حل مشکلات ایران و آمریکا به وجود آوردم که متأسفانه از آنها استفاده مناسب نشد. به یقین این بار نیز روهوایی در درون کشور با نظرات مطرح شده در این یادداشت موافق نخواهند بود. سواى اینکه درستی نظرنامت تأیید شوند یا نه، می‌خواهم به دولت و ملت ایرانی اطمینان دهم که آنها را از سر صداقت و براساس ایران‌دوستی خدشه‌ناپذیر ارائه کرده‌ام. علاقه‌مندم اینگونه فکری کنم که به‌درغم جو ملی‌گرای هسته‌ای، دولت جمهوری اسلامی پاسخی مناسب با منافع ملی ایران به پیشنهاد عرضه شده از سوی آمریکا و متحدانش خواهد داد. امیدوارم این طور باشد.

مشکل بحران هسته‌ای ایران در واقع بخشی از مشکل روابط ایران و آمریکا است که این خود به طور مستقیم متأثر از فعالیت‌های ضد ایرانی دشمنان ایران به ویژه لابی‌های طرفدار اسرائیل در آمریکا و دولت اسرائیل است. به عبارت دیگر، بحران هسته‌ای ایران که این روزها ادعا می‌شود یک بحران جهانی است، چیزی نیست جز بخشی از همان تبلیغات ضدایرانی که هدفش تخریب قدرت ایران است. این بحران قبل از اینکه به اروپا، روسیه، چین و با دیگر کشورها مربوط شود، مشکل ایران با آمریکا و مشکل ایران با اسرائیل است اما متأسفانه مسائل فی مابین ایران و آمریکا در واقع مسائل جهان امروز نیز هستند. مثلاً مشکل منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تروریسم، دعواى اعراب و اسرائیل و نبود دموکراسی موردنظر غرب به کلی از مسائل جهان امروزند که حتماً روابط ایران و آمریکا قرار می‌گیرند. از این منظر است که حل و با عدم حل مشکلات ایران و آمریکا به طور مستقیم بر دنیای ورای دو کشور تاثیر می‌گذارد و ما نمونه روشن آن را در بحران هسته‌ای می‌بینیم. به واقع اگر رابطه ایران و آمریکا عادی بود، ایران حتی چون پاکستان می‌توانست بمب هم داشته باشد. دنیای سیاست واقعی، دنیای منافع است نه دنیای حقوق. به‌درغم اهمیت حیاتی حل بحران ایران و آمریکا، متأسفانه هم فرهنگ سیامی داخل کشور و هم نیروهای ورای ایران و آمریکا عموماً در جهت افزایش بحران بین دو کشور عمل

بازتاب روابط ایران و آمریکا در کشورهای عرب

سیدعماد حسینی

هفته گذشته نود و نهمین نشست وزیران امور خارجه شورای همکاری خلیج فارس با حضور بیانیه‌ای در ریاض به کار خود پایان داد. در این نشست که گفته می‌شد برای بحث و بررسی مسائل متبلايه منطقه برگزار شد وزیران امور خارجه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به طور کل محور مشاوره‌های خود را در مورد پرونده اتمی جمهوری اسلامی ایران قرار دادند.

در اینکه کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس اصولاً این شورا را برای جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی وبه‌تعبیری برای مقابله با انقلاب اسلامی تشکیل دادند بر کسی پوشیده نیست، اما اینکه اعضای آن با وجود تحولات گسترده در جهان وتغییر معیارها وچارچوب‌های سیاسی جهان همچنان بر همان رویکرد سنتی و۲۵سال گذشته خود تأکید کنند، جای بسی تامل دارد.

اجلاس ۹۹ درحالی برگزار شد که کاندولیزاریس ساعاتی قبل از آن خبر از آمادگی کشورش برای حضور مستقیم در مذاکرات تروئیکای اروپایی با ایران داد. اگرچه این اعلام آمادگی مشروط به توقف کامل غنی‌سازی اورانیوم توسط تهران شد، اما به هر شکل چنین موضعی به شدت کشورهای آسوی خلیج فارس را در موضع فعالی قرار داد.

کشورهای کوچک شیخ نشین خلیج فارس به خوبی بر این مسئله واقف‌اند که بزرگ‌ترین منبع قدرت آنها می‌تواند ادامه اختلاف بین تهران و واشنگتن باشد، از اینرو این بار مسئله تأثیرگذاری فعالیت رأکتورهای تولید برق بر محیط زیست در خلیج فارس را مطرح کردند؛ مسئله‌ای که به‌اعتراف بسیاری از کارشناسان نه تنها غیرمنطقی بلکه طنز است. اما به راستی چرا برخی کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس برای بی ثبات ماندن روابط ایران با کشورهای جهان تقلا می‌کنند؟

هاشور

تحلیلی بر دغدغه‌های چین در پرونده هسته‌ای ایران حدود ریسک‌پذیری پکن

مهناز ظهیری نژاد

چین بزرگ‌ترین صادرکننده نفت شرق آسیا به دومین واردکننده بزرگ نفت جهان تبدیل می‌شود تا تقاضای ۳۱ درصدی خود را برای واردات نفت در سال ۲۰۰۵ به ۷۵ درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش دهد. هدف این است که پروسه توسعه اقتصادی این کشور با رشدی سریع‌تر از سایر کشورها به میزان ۹درصد در سال افزایش یابد.

اساس این تقاضای فزاینده در زمینه واردات نفت به سال۱۹۹۳ بازمی‌گردد، یعنی زمانی که تولید داخلی فاقد ظرفیت لازم برای رشد و توسعه اقتصادی و افزایش استاندارد سطح زندگی بود و نمی‌توانست با رشد۷٫۵درصدی سالانه مصرف نفت و گاز همراهی کند. بنابراین چین نیز به منابع انرژی جهانی روی آورد، با این تفاوت که این رویکرد تنها به خرید نفت خام محدود نشد. برای چین که تولید نفت آن در داخل بشکه‌ای ۹ تا ۲۳ دلار هزینه در بر داشت، سرمایه‌گذاری بر روی ذخایر انرژی کشورهای دیگر به ویژه خاورمیانه با هزینه تولید بسیار پایین، عقلانی‌تر و دارای دلایل اقتصادی بیشتری بود.

بنابراین دولت کمپانی‌های نفتی را آماده سرمایه‌گذاری و رقابت شرکت‌های معتبر برای حضور فعال در میدان نفت‌خیز جهان کرد تا از این طریق توسعه اقتصادی خود را تضمین و از سوی دیگر نقش مهمتری را در معادلات جهانی ایفا کند. در این شرایط بدیهی بود که خاورمیانه در جایگاه تولید کننده ۷۰درصد نفت جهان و ایران به عنوان دومین کشور تولیدکننده نفت خاورمیانه دارای ذخایر گاز، در مرکز این سیاست واقع شوند؛ همان‌گونه که کارشناسان تأمین نفت وارداتی چین به میزان ۵۵ تا ۶۰ درصد از این منطقه را نیز مورد تأکید قرار دادند و قراردادهای فی مابین ایران و چین نیز گویای سهم این کشور از ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه به عنوان شریک استراتژیک ایران است. براساس گزارش مرکز انرژی چین، ایران در سال ۲۰۰۴تأمین‌کننده ۱۴ درصد از نفت وارداتی این کشور بوده است و براساس آخرین توافق‌های به عمل آمده به ارزش ۱۰۰ میلیارد دلار، دو کشور در توسعه میدان گاز ایران و انتقال ۲۵۰ میلیون تن گاز مایع به چین برای ۲۵ سال همکاری خواهند کرد. همچنین چین در زمینه توسعه میدان نفتی یادآوران، برای تولید نفت به میزان ۱۵۰ هزار بشکه در روز متعهد می‌شود.

قرارداد ترانزیت نفت و گاز از طریق خشکی و دریا و ساخت پالایشگاه در ایران از دیگر مفاد قرارداد پکن و تهران است که نشان از همکاری استراتژیک دارد، اما موضوع قابل تأمل این است

که نقش چین در این استراتژی تا چه حد است؟

این موضوع در دو سطح قابل بررسی است: نخست سرمایه‌گذاری چین در صنعت نفت ایران، براساس اطلاعات موجود ایران در سال۱۹۷۴ روزانه حدود ۶ میلیون بشکه نفت تولید می‌کرد که پس از انقلاب اسلامی تاکنون تلاش‌ها برای رسیدن مجدد به این میزان، راه به جایی نبرده و تولید روزانه نفت از ۳٫۸ میلیون بشکه در روز فراتر رفته است. در حقیقت سهم ایران در بازار جهانی نفت از ۱۷٫۲ درصد در سال ۱۹۷۴ به ۲٫۶ در سال ۱۹۸۰ کاهش یافت و در سال ۲۰۰۲ به ۵ درصد رسید. با این وضع ایران در تلاش است براساس چشم‌انداز بیست ساله، تولید نفت را به ۵٫۶ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ و ۷٫۳ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۲۰افزایش دهد.

این در حالی است که سرمایه لازم برای ساخت تکنولوژی در کشور موجود نیست که به منظور تأمین، آن هم با شرایط ویژه برای حضور سرمایه‌گذاران خارجی نیاز است و تحریم‌های نفتی ایالات متحده علیه ایران همچنین فضای سیاسی داخلی کشور، چشم‌انداز روشنی را برای سرمایه‌گذاری ایجاد نکرده است؛ گرچه تلاش‌های صورت گرفته در مجمع تشخیص مصلحت نظام در تبیین قانون جذب سرمایه خارجی توانست پاره‌ای از موانع موجود بر سر راه سرمایه‌گذاری خارجی را برطرف کند.

در این میان تقاضای روزافزون چین برای نفت، بهترین فرصت را برای ایران به وجود آورده است تا در درختی که دیگر سرمایه‌گذاران به ویژه اروپایی‌ها با تردیها و محدودیت‌هایی درخصوص سرمایه‌گذاری در ایران مواجه‌اند، نیاز ایران به یک شریک تجاری به طور طبیعی برطرف شود. چین نشان داده است که در این زمینه نقش مهمی را ایفا خواهد کرد، اما سیاست‌های ایالات متحده همچنان می‌توانند مانع اساسی در این زمینه محسوب شود. سیاست آمریکا در قبال ایران و پرونده هسته‌ای کاملاً واضح است و به طرح مجدد آن نیازی نیست، اما درباره چین باید توجه کرد که تا پیش از این چین و ایالات متحده بر سر مسئله تایوان و حقوق بشر با یکدیگر اختلاف داشتند، اما در پی افزایش تقاضای نفت از سوی چین، موضوع جدید مورد بحث میان این دو «نفت» است.

میزان مصرف نفت و گاز چین تا سال ۲۰۳۰ همتراز با ایالات متحده خواهد شد و این به معنای افزایش وابستگی چین به منابع انرژی جهانی است. این افزایش، نیاز چین را به خاورمیانه افزون‌تر و به دنبال آن، امنیت انرژی این کشور را با سیاست‌های ایالات متحده مرتبط‌تر می‌کند. در واقع رقابت برای نفت به اوج رسیده است، اگرچه در این صحنه چین همکاری با ایالات متحده را به رقابت ستیزه‌گرانه ترجیح می‌دهد اما حفظ امنیت انرژی برای این کشور به عنوان یک اصل ضروری به رسمیت شناخته شده است. برای چین مهم است که بداند آیا ایالات متحده قصد دارد ترانزیت نفت خلیج فارس را به کنترل خویش درآورد و در این حالت آیا چین را از حضور در منطقه باز می‌دارد؟ در صورت عینیت یافتن این سناریو، چین ترجیح می‌دهد در ائتلاف با ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای، یک ائتلاف جهانی را پدید آورد و تا حد امکان از منافع خویش حفاظت کند، اما این موضوع را باید مورد توجه قرار داد که چین در حال حاضر راضی به بحرانی شدن منطقه نیست؛ از این‌روست که تلاش می‌کند مسئله انرژی هسته‌ای ایران با استفاده از روش دیپلماتیک حل و فصل شود. برای چین بحران به معنای اختلال در تأمین سوخت و افزایش بهای نفت است.

اما اگر گزینه دوم به وقوع بپیوندد، یعنی ایالات متحده به جای آنکه سیاست خصومت علیه چین را در پیش گیرد، سیاست تعهد در برابر عبور جریان نفت به این کشور را پذیرا شود، می‌توان نهایت نقش چین را نیز متصور شد. چین تا زمانی میان ایران و غرب به ویژه ایالات‌متحده میانجی‌گری خواهد کرد که قربانی این بحران نشود. در واقع اگر ایالات متحده بتواند چین را در زمینه جایگزینی عراق به عنوان کشوری که به سوی ثبات پیش می‌رود و همکاری با عربستان سعودی که در سیاست‌های نفتی خویش نگاه به شرق را نیز دنبال می‌کند، متقاعد کند، از آنجا که چین ۲۹ درصد از نفت مورد نیاز خود را از آفریقا وارد می‌کند و با کشورهای حوزه آسیای میانه نیز قرارداد نفتی برای احداث خط لوله دارد، سیاست خط لوله را به ترانزیت نفت و گاز به شیوه‌های دیگر ترجیح می‌دهد و اهمیت خلیج فارس برای آن کاهش می‌یابد. امکان دارد همان‌گونه که هند مصالح خود را بر همکاری با ایران ارجحیت داد، چین نیز پاره‌ای مصالح را بر همکاری استراتژیک ترجیح دهد زیرا چین به دنبال بیمه کردن امنیت انرژی خود در معامله با ایران است، نه خواستار بحران در روابط خارجی.

و زخمی شود، ابایی ندارند. پروژه بخشی از آنها اسرائیلیزه کردن آمریکا در منطقه است. خوشبختانه در مقابل آمریکای جنگ‌طلب، آمریکای صلح طلبی نیز وارد میدان شده است. این نیرو به اتفاق نیروهای صلح‌طلب در بقیه نقاط دنیا به ویژه اروپا، روسیه و چین، فشارهای سنگینی بر دولت بوش آورده و خواهان مذاکره مستقیم آمریکا با ایران است. آنها این طور استدلال می‌کنند، دولت بوش که ادعا می‌کند کاربرد زور نظامی گزینه نهایی برای حل مشکل غنی‌سازی اورانیوم ایران است، تاکنون به طور مستقیم با ایران مذاکره نکرده و بنابراین حتی اولین گزینه راه‌حل دیپلماتیک را نادیده گرفته است. آنها اعتقاد دارند قبل از هر نوع توسل جستن به زور نظامی، باید تمام گزینه‌های سیاسی و دیپلماتیک به کار گرفته‌شود. آنچه باید حتماً مورد توجه دولتمردان ایران باشد، این واقعیت است که حتی این نیروهای صلح‌طلب نیز خواهان آن هستند که جمهوری اسلامی غنی‌سازی را متوقف کند. در پاسخ به این فشارها و با توجه به موضع ضدغنی‌سازی مستقدان است که دولت بوش پذیرفت برای ارائه پیشنهاد به ایران، به اروپا بپیوندد.

به عبارت دیگر، نیروهای جنگ‌طلب و صلح‌طلب در آمریکا و ورای آن در یک مورد با هم اتفاق‌نظر دارند و آن این است که جمهوری اسلامی غنی‌سازی را متوقف کند. با وجود این، هدف دو نیروی مذکور در اصرار به این خواست کاملاً متفاوت است. در حالی که صلح‌طلبان می‌خواهند از توقف غنی‌سازی در ایران در جهت حل مناقشات ایران و آمریکا استفاده کنند، جنگ‌طلبان به خواست غنی‌سازی نگاهی تاکتیکی دارند، به این معنا که آنها صادفانه خواهان این نیستند که ایران غنی‌سازی را متوقف کند بلکه امیدوارند ایران از این کار امتناع ورزد. فکر آنها این است که ایران حتماً از قبول توقف غنی‌سازی امتناع خواهد کرد، در این صورت نیروهای جنگ‌طلب ضمن اینکه افکار عمومی را علیه ایران بر می‌انگیزند، اروپا، روسیه و چین را هم متقاعد می‌کنند که مشکل هسته‌ای ایران راه‌حل سیاسی ندارد. آنها درصددند از امتناع ایران، برای شروع حرکت نظامی علیه آن استفاده کنند.

به واقع بزرگ‌ترین کابوس این جنگ‌طلبان آن است که ایران پذیرد غنی‌سازی را برای مدتی متوقف کند. آنها به دنبال چیزی کمتر از جنگ با ایران و ویرانی آن نیستند و هدف نهایی‌شان کاهش قدرت ایران و ضربه زدن به جمهوری اسلامی است. غنی‌سازی برای آنها بهانه‌ای است در جهت اجرای این اهداف. با توجه به این واقعیت است که ایران باید سیاستی را در پیش گیرد که هدف اصلی آن در کوتاه مدت رفع خطر برخورد نظامی با آمریکا باشد و در درازمدت عادی کردن رابطه در چارچوب منافع ملی ایران.

درستی چنین سیاستی به ویژه از آن رو مورد تأیید است که وضعیت رابطه ایران و آمریکا دیگر نمی‌تواند در شکل نه جنگ و نه صلح ۲۷ سال گذشته باقی بماند. در آینده نزدیک حال و آمریکا مجبورند یا جنگ کنند و یا صلح. در همین حال وضعیت دولت داخلی کشور نیز اینطور نشان می‌دهد که منافع ملی ایران بیشتر در جهت عادی‌سازی در عین حال سالم‌سازی رابطه با آمریکااست تا در جهت ادامه وضع کنونی. متأسفانه همانطور که تجربه چند سال گذشته نشان داده است، ایران نمی‌تواند روی پشتیبانی روسیه، چین و یا اروپا در مقابله با آمریکا حساب کند. در همین حال بیشتر دولت‌های منطقه در کنار ایران نخواهند بود و نیزه‌های غیردولتی اسلامی طرفدار ایران نیز نمی‌توانند کمکی باشند. برای مقابله با بحران، ایران فقط می‌تواند روی مردم خود حساب کند.

دشمنان جنگ‌طلب ایران در آمریکا، از آن جمله لابی‌های طرفدار اسرائیل، معاون رئیس جمهوری، وزیر دفاع و تعداد پرشماری در کنگره آمریکا، مصرانه به دنبال عملی کردن این سیاست تخریب و براندازی هستند. آنها حتی از اینکه آمریکا خود نیز ممکن است در این تله بیفتد



الفنسی» یکی از مهمترین کارشناسان عرب امور ایران بر آن تأکید دارد ۸۱ درصد از جمعیت ۲٫۵ میلیون نفری امارات را هندی‌ها، ایرانی‌ها و اعراب غیر اماراتی تشکیل می‌دهند. در این راستا بحرین و قطر نیز چندان وضعیت بهتری ندارند به نحوی که به راحتی می‌توان گفت که ساکنان این دو کشور در بهترین شرایط مجموعاً از ساکنان یکی از شهرهای

متوسط ایران هم کمتر هستند. کویت نیز از این قاعده مستثنا نیست و شهروندان کویتی هم در کشور خود در اقلیت به سر می‌برند؛ به نحوی که تنها۴۵ درصد از جمعیت ۲٫۵ میلیون

نفری این کشور را کویتی‌ها تشکیل می‌دهند.به اعتقاد الجزیره با احتساب جمعیت عربستان به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور عربی با۲۷ میلیون جمعیت (که ۲۱ درصد آنها خارجی هستند) باز هم تمامی جمعیت شهروندان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از ۱۰ درصد جمعیت ایران هم نمی‌گذرد و از اینرو تنها در صورتی که رشد جمعیت در ایران به صفر برسد بازمهم این کشورها نیاز به بیش از۷۵ سال زمان دارند تا بتوانند خود را با همسایه شمالی خود

قدرت جمعیتی ایران یکی از مهمترین اهرم‌هایی است

که می‌تواند در منطقه خلیج فارس حرف آخر را بزند

به اعتقاد تحلیلگر الجزیره،

ایران با بیش از هفتاد میلیون جمعیت، دارای یکی از سریع‌ترین شاخص‌های رشد جمعیت در جهان است به نحوی که می‌توان پیش‌بینی کرد کشوری که نیم قرن پیش ۱۷ میلیون نفر بیشتر جمعیت نداشت بیست سال دیگر جمعیت آن از مرز ۱۰۰ میلیون نفر بگذرد. این در حالی است که در دبی یکی از هفت امارت امارات متحده عربی ۵ تا ۷ درصد از ساکنان آن بومی بوده و بقیه خارجی هستند. بر اساس آماري که «عبدالله